

**Research Article**

## **The Comparative Analysis of the Political Thinking of Ghazali and Machiavelli<sup>1</sup>**

**Sohrabali Afrough<sup>1</sup>**

**Saeed Eslamee<sup>2</sup>**

**Kamal Pouladi<sup>3</sup>**

1. *PhD. Student, Political Thought, Department of Political Science, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran. cheshmehnews@yahoo.com*

2. *Associate Professor, Department of Political Thought, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran (Corresponding Author). Eslamee saeed44@gmail.com*

3. *Assistant Professor, Department of Political Thought, Chalous Branch, Islamic Azad University, Chalous, Iran. kamalpouladi@gmai.com*

### **Abstract**

The purpose of the present study is to review, evaluate, and assess political thinking from the perspective of Ghazali and Machiavelli in the realm of governance and politics. Therefore, the main question of the research investigates what are the features (commonalities and distinctions) of political thinking from the perspective of Ghazali and Machiavelli? To this aim, the elements and representations of their politics were comparatively reviewed using descriptive analysis and with reference to their views. The research relies on the hypothesis that the common point or similarity between the politics of Nicolo Machiavelli and Imam Mohammad Ghazali, in addition to their identical genre that is didactic literature, is attributed to their common approach in terms of their guidelines on controlling social problems, understanding of unpleasant social conditions and agreement over the necessity for a unique power center, and supporting the king in power to establish a central and powerful government. However, their salient distinction is related to their different approaches and tendencies to politics; it means that Machiavelli approaches politics more often based on realism. On the other hand, Ghazali approaches politics under the inspiration of religion, morality, and idealism. Moreover, the intellectual and political principles used by the politicians are immensely effective in the realm of governance as well as sustenance and implementation of power. In order to achieve the objectives of government and sustain power, it is essential to regard the political and social circumstances as well as time and place conditions and thereby select an appropriate method of governance.

**Keywords:** Imam Mohammad Ghazali, Machiavelli, Political Thinking, Politics.

---

1. **Received:** 2019/01/06; **Accepted:** 2019/09/21

Copyright © the authors

## بررسی تطبیقی اندیشه‌ورزی سیاسی غزالی و ماکیاولی<sup>۱</sup>

سهراب‌علی افروغ<sup>۱</sup>

سعید اسلامی<sup>۲</sup>

کمال پولادی<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. cheshmehnews@yahoo.com
۲. دانشیار، گروه اندیشه سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران (نویسنده مسئول). Eslameesaed44@gmail
۳. استادیار، گروه اندیشه سیاسی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. kamalpouladi@gmail.com

### چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی و تبیین، سنجش و ارزیابی اندیشه‌ورزی سیاسی از منظر غزالی و ماکیاولی در حوزه حکمرانی و سیاست‌ورزی است. بنابراین، سوال اصلی پژوهش این است که اندیشه‌ورزی سیاسی پیرامون سیاست‌ورزی از نگاه غزالی و ماکیاولی واجد چه ویژگی‌ها و خصوصیات (تشابهات و تمایزات) است؟ در این راستا با نگاهی تطبیقی و رجوع به آرای این دو اندیشمند، و با بکارگیری روش توصیفی-تحلیلی عناصر و جلوه‌های آداب سیاست‌ورزی آنان مورد بررسی قرار گرفت. پژوهش بر این فرض استوار است که نقطه مشترک یا وجه تشابه سیاست‌ورزی نیکولو ماکیاولی و امام محمد غزالی علاوه بر یکسانی فرم آن، یعنی قالب اندرزنامه‌نویسی، بیشتر به ارائه راهکارهایی جهت کنترل معضلات اجتماعی جامعه وقت خویش، درک شرایط نابسامان اجتماع و احساس لزوم استقرار یک قدرت واحد، حمایت از سلطان یا پادشاه وقت جهت ایجاد یک دولت مرکزی و قدرتمند معطوف است. اما وجه بارز تمایز آنها در نوع ابزار و راه‌های گرایش به سیاست‌ورزی می‌باشد، به این معنی که ماکیاول بیشتر براساس واقع‌بینی، سیاست‌ورزی می‌کند. غزالی با الهام از دین و اخلاق و آرمان‌گرایانه به سیاست‌ورزی روی می‌آورد. همچنین مبانی فکری و سیاسی اندیشمندان سیاسی در حوزه حکمرانی، حفظ و اعمال قدرت نقش و تاثیر بنیادین دارد. برای دستیابی به اهداف حکومت و حفظ قدرت باید اقتضانات سیاسی و اجتماعی و موقعیت‌های زمانی و مکانی را مد نظر قرار داد و به مقتضای آن اقتضانات شیوه حکمرانی مناسبی را در پیش گرفت.

**واژه‌های کلیدی:** امام محمد غزالی، ماکیاولی، اندیشه‌ورزی سیاسی، سیاست‌ورزی.

## ۱. مقدمه

بررسی مبانی فکری متفاوت و اندیشه‌های سیاسی گوناگون همواره از مهم‌ترین مسائل در حوزه مطالعات سیاسی است که می‌تواند کمک شایانی به شناخت بهتر استراتژی‌ها و نتایج ثانویه آن بنماید. بدین منظور همواره مقایسه و بررسی اندیشه‌های سیاسی اندیشمندان گوناگون با مبانی فکری متفاوت امری قابل توجه بوده است. نیکولو ماکیاولی و امام محمد غزالی به عنوان دو اندیشمند با شرایط یکسان اجتماعی - سیاسی که عملکردهای متفاوتی داشته‌اند، یکی از مناسب‌ترین بسترها برای مطالعه و بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های اندیشه سیاسی اسلامی و غربی بوده و مطالعه مبانی فکری این دو متفکر سیاسی می‌تواند به شناخت بهتر نظام فکری آن دو و نتایج حاصله ثانویه کمک نماید. این دو متفکر سیاسی هر دو با بحران بی‌نظمی و بی‌ثباتی در جامعه وقت خویش روبه‌رو بوده و هر دو فقدان یک نظام سیاسی مقتدر به منظور حفظ قدرت را تشخیص داده بودند (رضوانیان و غفوری، ۱۳۹۴). لذا هر دو در جهت مرتفع‌سازی مشکلات جامعه وقت خویش برآمدند، اما هر یک روش منحصر به فردی در این راستا اتخاذ نمودند که بررسی و مطالعه آن بنا بر آنچه پیش‌تر ذکر شد، خالی از لطف نیست.

لذا، هدف پژوهش حاضر بررسی تطبیقی مبانی نظریات ماکیاولی و امام محمد غزالی در عرصه سیاست و اندیشه‌ورزی سیاسی غزالی است و در این راستا شناخت اندیشه‌های سیاسی غزالی و ماکیاولی، انگیزه‌های آنها و تشابهات و تعارضات مبانی فکری آن دو مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

پژوهش پیش‌رو به دنبال پاسخگویی به این پرسش اساسی است که مبانی فکری امام محمد غزالی و نیکولو ماکیاولی در حوزه اندیشه‌ورزی سیاسی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر داشته و این موارد از چه چیزی ناشی می‌شود؟

با هدف تبیین و دستیابی و فهم دانش سیاسی بومی و اندیشه سیاسی اسلام، بی‌شک تأثیر اندیشه‌ورزی سیاسی ماکیاول بر تاریخ اندیشه مغرب زمین و غزالی بر اندیشه سیاسی ایران و اسلام غیرقابل انکار است. بدون تردید بخشی از قوام اندیشه سیاسی مغرب‌زمین و ایران اسلامی، هر یک مرهون مساعی و تلاش فکری آنها می‌باشد. چگونگی اندیشه‌ورزی سیاسی آنان می‌تواند ما را در فهم و نحوه اندیشه‌ورزی سیاسی کمک و راهنمایی کند.

روش به کار رفته در این پژوهش از نوع تحلیلی- نقدی است. اطلاعات اولیه در پژوهش حاضر به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و سپس به صورت تطبیقی مورد بحث، بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

در زمینه پژوهش‌های انجام شده مرتبط با تحقیق حاضر نیز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: اخلاقی (۱۳۸۸)، در مقاله‌ای تحت عنوان فارابی و ماکیاولی، به وجوه شباهت و تفاوت این دو اندیشمند پرداخته است.

همچنین مقاله جدال اخلاق و سیاست در اندیشه خواجه نصیرالدین طوسی و ماکیاولی اثر شریعت و همکاران (۱۳۹۰) نیز به بررسی تفاوت نگرش این دو متفکر نسبت به موضوع اخلاق پرداخته است.

در زمینه اندیشه‌های غزالی نیز می‌توان به پژوهش خواص (۱۳۸۴) با عنوان بررسی تطبیقی سعادت از دیدگاه افلاطون، ارسطو و محمد غزالی اشاره کرد. در این مقاله به اندیشه‌های غزالی در خصوص سعادت پرداخته شده و متفاوت او نسبت به اجتماع و سیاست دارد به تصویر کشیده شده است.

عطارزاده (۱۳۸۸). نیز در پژوهشی با عنوان دین سیاسی یا سیاست دینی از نگاه امام محمد غزالی به بررسی سیاست و ارتباط آن با دین پرداخته است.

## ۲. معنای اصطلاحی سیاست و اندیشه‌ورزی سیاسی

در معنای کاربردی، اندیشه‌ورزی سیاسی و علم سیاست آمده که علمی است که به تحلیل و بررسی جنبه‌های سیاسی پدیده‌های اجتماعی و رفتار حاکمان و دولت‌مردان نظر دارد. در این راستا، علم سیاست نه تنها اصول و بنیادهای مربوط به سازمان‌های سیاسی و رفتار سیاسی سیاست‌مداران را بررسی می‌کند، بلکه درصدد آن است تا فعالیت احزاب، گروه‌های سیاسی و نهادهای گوناگونی را که همواره به نوعی در تلاش و جست‌وجوی کسب قدرت، اعمال نفوذ در حاکمان سیاسی و یا حفظ نفوذ خود در قدرت (دولت) هستند را مورد مطالعه و کنکاش قرار دهد. به دیگر سخن، علم سیاست جنبه‌های نظری و عملی پدیده‌های سیاسی را بررسی می‌نماید (پولادی، ۱۳۹۱).

### ۳. امام محمد غزالی و سیاست

دین اسلام دینی است که همواره خواهان پیوند میان فضیلت‌های اخلاقی و سیاست بوده و دانشمندان و فلاسفه اسلامی هر کدام با توجه به اوضاع و احوال جامعه خود در این خصوص اندیشه‌پردازی کرده‌اند. یکی از این دانشمندان اسلامی، غزالی است. امام محمد غزالی طوسی از شخصیت‌های جامع، پیچیده و چند بعدی بوده که به علت سوانح احوال، تحولات فکری، کثرت و تنوع نوشته‌ها به عناوین متفاوتی همچون، سیاست‌مدار، واقع‌گرا، نظریه‌پرداز و آرمان‌گرا مورد توجه قرار دارد (احمدوند، ۱۳۷۸).

#### ۳-۱. عوامل اثرگذار بر گرایش‌های سیاسی غزالی

تفحص در حوزه علل گرایش غزالی به سیاست نشان از تاثیرگذاری عوامل بسیاری از جمله شرایط تعلیمی، شخصیتی، اجتماعی و سیاسی بر اندیشه‌های او دارد. در این میان از جمله مهم‌ترین این موارد می‌توان به اوضاع اجتماعی - سیاسی وقت اشاره کرد. اوضاع و احوال سیاسی وقت در فاصله سال‌های (۴۸۳-۵۰) بر زندگانی غزالی تاثیر مهمی بر جای گذاشت. در این عصر منازعات سیاسی مهمی میان سه سلسله بزرگ عباسیان، سلجوقیان و فاطمیان در جریان بود و کشمکش‌های دینی و سیاسی بسیاری در دوران مذکور میان گروه‌های مذهبی جریان داشت (لائوست، ۱۳۵۴). وی که در نیمه دوم قرن پنجم هجری متولد شده بود با دورانی روبه‌رو شد که می‌توان از آن به عصر انحلال و ضعف سیاسی و نظامی و عصر انحطاط در اخلاق و جمود فکری یاد کرد (احمدوند، ۱۳۷۸).

علاوه بر این، از دیگر عوامل تأثیرگذار می‌توان به عبدالله، القائم بامرالله و عملکردش به عنوان یکی از سه خلیفه معاصر غزالی اشاره نمود. قائم که در طول دوران خلافت خود با چالش‌های تهدیدکننده گوناگونی روبه‌رو بود، به منظور حفظ خلافت، سیاست‌های سازشکارانه بسیاری در پیش گرفت. مورخان وی را به‌عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر سیاست‌ورزی غزالی برمی‌شمارند (لائوست، ۱۳۵۴).

#### ۳-۱-۱. خط‌مشی‌های فکری غزالی در اندیشه‌ورزی سیاسی

وی سیاست را در چهار مرتبه دسته‌بندی می‌کند که عبارتند از:

مرتبه اول که اعلی مراتب است، سیاست انبیاء می‌باشد و حکم ایشان هم بر خواص است و

هم بر عوام، هم در ظاهر و هم در باطن. مرتبه دوم، سیاست خلفا، سلاطین و ملوک بوده و حکم ایشان هم بر خواص و هم بر عوام است، اما در ظاهر، نه در باطن. مرتبه سوم، سیاست علما است که به خدای عزوجل و به دین او عالم بوده و ایشان وارثان منصوب نبوت هستند و حکم ایشان بر بواطن خواص است و فهم عوام بدان درجه نرسد که از ایشان اقتباس توانند کرد و قوت ایشان بدان حد نینجامد که در ظاهر عوام به منع و الزام تصرف کند. مرتبه چهارم، سیاست واعظان بوده و حکم ایشان بر بواطن عوام است و بس (غزالی، ۱۳۹۷).

براساس آنچه از مرور تحلیلی اندیشه‌های غزالی حاصل می‌شود، وی نه درصدد سیاسی کردن دین، بلکه در پی دینی کردن سیاست بود. چه آنکه زمانی که دین سیاسی می‌شود، دست‌آویزی برای سوءاستفاده قدرت‌طلبان قرار می‌گیرد، اما آنگاه که سیاست رنگ دین به خود گرفت، رنگ و بوی معنویت در آن دمیده می‌شود (عطارزاده، ۱۳۸۸).

غزالی پس از ذکر مراتب چهارگانه سیاست اشعار می‌دارد که پس از سیاست پیامبران که جامع‌ترین و کامل‌ترین مرتبه سیاست است، شریف‌ترین مرتبه، سیاستی است که هدف آن آگاهی دادن و تطهیر و تهذیب نفوس مردم از اخلاق مذموم و مهلک و هدایت آنان به اخلاق محمود و پسندیده باشد. در واقع غزالی سیاست و جهت‌گیری سیاسی را تنها برای تعلیم و تربیت انسان‌ها جایز می‌داند و بدین گونه بین اخلاق و سیاست پیوند ناگسستنی ایجاد می‌کند. وی نیل به این مهم را در حوزه سیاست منوط به اطاعت از اصول و موازین شرعی می‌داند (غزالی، ۱۳۹۷).

در اندیشه غزالی محور و موضوع اصلی انسان است که به عنوان اشرف مخلوقات جایگاهی متغیر میان حیوان و فرشتگان دارد. لذا، با توجه به هدف خدا از خلقت انسان که رسیدن به کمال و سیر در ملکوت خداوندی است، سیاست باید زمینه‌ساز رسیدن به چنین غایتی باشد. از این‌رو از منظر غزالی سیاست پیوندی ناگسستنی با اخلاق دارد. بنابراین، هدف غایی هر تدبیری و سیاستی از دیدگاه غزالی چه شخصی چه اجتماعی، باید سعادت اخروی باشد، زیرا وطن و قرارگاه اصلی، آخرت است و در دنیا باید کشت انسان در اعمال، افعال و اخلاق به گونه‌ای باشد که در آخرت به بهترین شکل محصول خویش را درو کند.

نظریه غزالی همچون سایر نظریه‌های سیاسی برای حل بحران دورانش است. این بحران در واقع تضعیف قدرت فرمان‌روایی وقت می‌باشد. غزالی در این راستا تلاش دارد در طراحی نظام

سیاسی، دو نهاد هم عرض را طراحی کند، یعنی خلافت و سلطنت که با یکدیگر رابطه متقابل دارند. خلافت به سلطنت مشروعیت و سلطنت به خلافت قدرت می‌دهد و سعی دارد در تمامی این مراحل آموزه‌های دینی و مذهبی و فضیلت‌های اخلاقی را به رویه عملکرد سلطان تزریق نماید (اسعدی‌پور، ۱۳۹۳).

### ۲-۳. ماکیاولی

ماکیاولی از متفکران بزرگ سیاسی بود که در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی می‌زیست. در آن زمان، ایتالیا و از جمله فلورانس زادگاه او، ملتهب و پر از تحولات گوناگون بود. وجود حکومت‌های مختلف و نامتحد در شهرهای ایتالیا و نیز اختلافات مذهبی که هم‌زمان با ظهور تدریجی دوره مدرن بروز یافته بود، این کشور را ناامن جلوه می‌داد. دغدغه اصلی ماکیاولی، یکپارچگی و تمرکز قدرت در ایتالیا بود. او که میهن خویش را به شدت دوست می‌داشت، شاهد پراکندگی قدرت کشورش و تکه‌تکه شدن آن بود. ثبات و آرامش از ایتالیا رخت بر بسته و او می‌کوشید یکپارچگی را به آن بازگرداند. بنابراین، تمرکز و یگانگی قدرت، در اروپای ناامن آن روزگار، ضرورتی حتمی و اجتناب ناپذیر بود تا ثبات و امنیت جایگزین بی‌ثباتی و ناامنی شود. چنین وضعیتی در شکل‌گیری ذهنیت ماکیاولی در اندیشیدن به مفهوم قدرت تأثیرگذار بود (محمودی، ۱۳۸۰).

او انسانی بود که در راه رسیدن به هدف‌های زندگی، سخت‌کوش و خستگی‌ناپذیر بود. وی در نیل به جاه و مقام از پای نمی‌نشست و در پیوستن به قدرت‌یافتگان تردید به خود راه نمی‌داد. تفاوت عمده او با بسیاری از مردان عمل و نظر در گستره سیاست آن است که او در گفتار خویش همانند سلوک و رفتارش، بسیار صریح و صادق است. آنچه دیگران در خفا انجام می‌دهند، او آشکارا مرتکب می‌شود. آنچه دیگران در لفافه می‌گویند و می‌نویسند، او خیلی راست و پوست‌کنده، به زبان و قلم درمی‌آورد (محمودی، ۱۳۸۰).

اندیشه‌های سیاسی ماکیاولی، خصوصاً در دو کتاب مشهور او شهریار و گفتارها، نمود دارد. او در کتاب گفتارها، مسأله تأسیس حکومت جمهوری، روش‌های حفظ آن و نحوه حکومت کردن در این نوع رژیم را مطرح می‌کند، ولی در کتاب شهریار، صرفاً از تأسیس قدرت حاکم و نحوه حفظ آن

سخن می‌گوید (جهانبگلو، ۱۳۱۲).

### ۳-۲-۱. اندیشه‌ورزی سیاسی ماکیاولی

نیکولو ماکیاولی که یکی از سیاست‌مداران غربی مشهور می‌باشد، در فلسفه سیاسی و شیوه حکومتی خویش، مبانی نظری ویژه‌ای داشت. وی هرچند آرای مثبت در رابطه با حکومت جمهوری در کتاب گفتارهای خویش مطرح کرده است، لیکن چون زاده رنسانس است و شاهد آشفته‌گی‌های زمانه‌اش بود، تحقق چنین نظامی را عملاً غیرممکن می‌دانست. خصیصه اصلی ماکیاولی واقع‌بینی او است، به این معنی که معضلات و مشکلات جامعه خویش را آشکارا شاهد بود و به جای ارائه راه‌حل‌های آرمانی، به آنچه که زندگی واقعی انسان‌ها را تشکیل می‌داد، توجه داشت و بر این اساس برای برون‌رفت از مشکلات جامعه خویش راهکارهایی را تجویز کرد. به این منظور که اگر بنا است تغییر و تحولی در زندگی انسان‌ها رخ دهد، باید مبنی بر واقعیت‌های وجودی آنها باشد.

او از تاریخ و از رخداد‌های ریز و درشت زمانه خود آموخته که انسان‌ها آمیزه‌ای از خوبی‌ها و بدی‌ها هستند و چه بسا در میدان قدرت و عرصه سیاست، - که رقابت و سبقت‌جویی به اوج خود می‌رسد-، بدی‌ها نسبت به خوبی‌ها چیرگی یابند. از این‌رو است که ماکیاولی بنیان‌گذار سیاست واقع‌گرا می‌باشد، یعنی سیاست آنگونه که هست، نه آنگونه که باید باشد. می‌توان گفت که نگرش ماکیاولی درباره قدرت سیاسی، تنها به سبب نیاز روز ایتالیا به تمرکز و یکپارچگی قدرت آغاز می‌باشد، چه آنکه او در همین کتاب بارها به نیکی و پایبندی به اخلاق اشاره می‌کند (محمودی، ۱۳۸۰).

از نگاه ماکیاولی، شه‌ریار برای برقرار کردن حکومت مطلوب و گذار از جامعه ناامن، باید روش‌های مختلف را به کار برد. این روش‌ها، از زور و قدرت بی‌ملاحظه تا حيله و فریب را دربرمی‌گیرد. شه‌ریار باید بداند که در چه شرایطی از این ویژگی‌ها استفاده نماید و در چه شرایطی آنها را کنار بگذارد. به عبارت دیگر، شه‌ریار باید چنان قاطعیتی از خود نشان دهد که هرگاه خواست، تصمیم و رأی خود را بگیرد و درست همان موقع که شرایط ایجاب نمود، قول، پیمان و حرف‌های گذشته خویش را نقض کند. همانگونه که همواره خشونت راهگشا نیست، همیشه خوب بودن نیز مفید نیست.



ماکیاولی در شهریار و گفتارها، توصیه‌های خردمندان، دوراندیشانه و اخلاق‌مدارانه به حاکمان می‌کند، هم در تجویز روش‌های غیرعقلانی، کوتاه‌اندیشانه و غیراخلاقی و حتی ضداخلاقی، درنگ به خود راه نمی‌دهد. او در صفحاتی، با نوشتن توصیه‌های خردمندان، در مقام انسانی والا و اخلاقی ظهور می‌کند. برعکس در صفحاتی دیگر، با تجویزهای ناصواب و غیرعقلانی و ضداخلاقی، هر انسان صبوری را به سرزنش و نکوهش خود وامی‌دارد.

باید در نظر داشت که ماکیاولی کتاب گفتارها را برای جامعه‌ای که ماده اجتماعی آن، سالم است و مردم در آن از فضیلت سیاسی برخوردارند، نگاشته است، ولی کتاب شهریار مربوط به جامعه ناسالم و دارای هرج و مرج می‌باشد (پولادی، ۱۳۹۱). مشکل اینجا است که ماکیاولی کلام خود را به شکل جامع و مانع ادا نمی‌کند تا بر خواننده معلوم شود که منظومه فکری او دقیقاً از چه مقدماتی آغاز می‌شود و به چه تجویزها و توصیه‌هایی می‌انجامد. تا پژوهشگری تمام مطالب ماکیاولی را از آغاز تا انجام به دقت مطالعه نکند، نمی‌تواند به برداشتی درست از اندیشه‌های او دست یابد و همین امر منجر به قضاوت‌های نادرست بسیار در مورد او شده است (اخلاق، ۱۳۸۸).

به عنوان نتیجه می‌توان گفت که نه ماکیاولی تندیس شیطانی است و نه آثار او منظومه‌ای بی‌سر و ته از خودسری و خباثت هستند. در آثار ماکیاولی، نمونه‌های برجسته‌ای از خردگرایی، انسان‌گرایی، قانون‌گرایی و اخلاق‌گرایی نیز می‌توان یافت. او این درس‌ها را از تاریخ روم باستان و از فراز و فرود رخدادهای روزگار خویش آموخته است. تاریخ به او آموخته که از تجربه‌های گذشته، راه و رسم مملکت‌داری را برگیرد. اندیشه‌های او با دوران جدید و به ویژه معضل ناامنی و بی‌ثباتی در اروپا و ایتالیا مناسبت دارد. به عبارت دیگر، می‌توان گفت اگر گزاره‌های تجویزی ماکیاولی را بر پایه موارد مثبت و منفی تقسیم کنیم، گزاره‌های مثبت به گزاره‌های منفی فزونی می‌گیرند.

### ۳-۳. وجوه شباهت اندیشه‌ورزی سیاسی غزالی و ماکیاولی

از مهم‌ترین شباهت‌های غزالی و ماکیاولی می‌توان به مواردی همچون توجه به فقدان قدرت لازم در روزگار وقت، دریافت‌های تجربی مشابه، پایبندی در عمل به اصول اخلاقی و آگاهی به

لزوم حفظ قدرت در سایه حمایت از سلطان اشاره نمود. در ادامه بنابر بررسی اندیشه‌های دو دانشمند فوق، براساس آنچه در متن این پژوهش بدان اشاره شد، وجوه مشترک اندیشه‌های آنها برشمرده می‌شود.

#### الف) لزوم رابطه دین و سیاست (پابندی به شرع و مسائل اخلاقی)

نیکولو ماکیاولی ایتالیایی (قرن شانزدهم) نخستین صاحب‌نظر نامداری بوده که به صورت ضمنی و چه صریحاً و تصریحاً سکولاریسم سیاسی و سیاست ضد دینی و اخلاقی و ارزش‌زدایی شده، تحت عنوان واقعیت‌گرایی و حتی علمی‌گرایی و سیاست طبیعی به نام او رقم خورده است. ماکیاولیسم اصلاً بدین معنا بوده یا این تلقی را تداعی می‌نماید. این نگاه را عمدتاً از کتاب شهریار وی استنباط نموده یا به برخی مفاهیم و گزاره‌های آن مستند می‌شود. شهریار بیشتر، یادداشت‌های برداشت شده از مطالعات تاریخی ماکیاول بوده و مستندات جمع‌آوری شده توسط او می‌باشند که در یک اثر فراهم آمده و فرآوری و بازپردازش شده تا حدی که می‌توان آن را از این حیث منسوب به او دانست. ولی در کتاب گفتارها، که از حیث محتوا و از حیث بیان، متعلق به او می‌باشد، به رغم این مطالب، رابطه دین و سیاست را پیوست و مثبت تلقی می‌کند. اما نسبت به دین مسیحیت کلیسایی، به شدت انتقاد داشته و حتی نسبت به تشکیلات کلیسای روم و کاتولیک اعتراض نموده و آن را نارسا، ناسازوار و ناکارآمد و بلکه مانع، مخلاً تا سرحد مضرّ می‌داند. وی در خصوص رابطه دین و مدنیت و سیاست برخلاف برداشت غالب سیاست‌مداران، تصریح می‌نماید: ضروری‌ترین ستون تمدن، دین است. به بیان وی، دینی که پادشاه روم، نوما پومپیلیوس، مشهور به نوما در روم رایج کرد، یکی از مهم‌ترین علل آبادی و رفاه آن کشور بود، چون از دین، قوانین خوب نشأت می‌گیرند و قوانین خوب نیکبختی به بار می‌آورند و نیکبختی سبب می‌شود که همه کارها به نتایج خوب بینجامد. همچنان که رعایت تشریفات دینی مایه بزرگی یک قوم است، حقیر شمردن دین سبب تباهی آن می‌شود (صدرا، ۱۳۹۳).

در نتیجه جمهوری‌ها و کشورهای پادشاهی که می‌خواهند از فساد برکنار بمانند، باید آداب و رسوم دینی را پاک نگاه دارند و همیشه محترم بشمارند، زیرا که بدترین نشانه سقوط و تباهی یک کشور بی‌حرمتی به تشریفات دینی است (همان). ولی برعکس اگر سران کلیسا، دین مسیح را بدان

سان که بنیان‌گذارش تأسیس کرده، نگاه داشته و از آن پاسداری کرده بودند، کشورها و شهرهای مسیحی به مراتب متحدتر و نیکبخت‌تر از آن می‌بودند که اکنون هستند. ولی امروزه دین مسیح به قدری ناتوان و تباه شده که اقوامی که به کلیسای مسیحی نزدیک‌تر از دیگران هستند، بی‌دین‌تر از دیگران شده‌اند. کسی که پایه‌های دین مسیح را به روشنی بشناسد و ببیند که اخلاق و رسوم امروزی چه قدر از آن دور شده است، یقین خواهد کرد که زوال اقوام مسیحی یا روز مجازاتشان نزدیک است. بدین منظور چون امروز بعضی افراد بر این عقیده‌اند که سلامت و پیشرفت امور ایتالیا را باید از کلیسای روم انتظار داشت، دو ایراد اساسی در این زمینه مطرح است: نخست اینکه دربار پاپ، دین را در ایتالیا به چنان تباهی کشانده است که خداترسی از ایتالیا رخت بر بسته و هیچ تردیدی نیست که این وضع، بی‌نظمی و نادرستی بی‌پایان به دنبال می‌آورد. به تاکید ماکیاولی، همان‌گونه که در آنجا که دین زنده است، همه نیکویی‌ها را می‌توان انتظار داشت، جامعه عاری از دین، خلاف آن است (همان). او نتیجه می‌گیرد: بی‌دینی و فساد ما ایتالیایی‌ها از کلیسا و کشیشان است. ولی ما موهبتی بزرگ‌تر و مهم‌تر از این هم از کلیسا داریم، موهبتی که علت سقوط و تباهی ما بوده و آن موهبت این است که کلیسا کشور ما را در حال تجزیه و نفاق نگاه داشته و هنوز هم در این حال نگاه می‌دارد. در صورتی که واقع امر این است که هیچ کشوری از اتحاد و نیکبختی برخوردار نمی‌شود، مگر آنکه مانند اسپانیا یا فرانسه به صورت یکپارچه در زیر لوای دولتی جمهوری یا پادشاهی به سر برد (همان). در این صورت تقصیر اینکه ایتالیا چنان نیست و به شیوه جمهوری یا پادشاهی اداره نمی‌شود، فقط به گردن کلیسا است. بدین سان نگاه ماکیاولی به دین مسیحیت کلیسایی منفی است، نه مطلق دین و یا حتی دین مسیح اولیه و تحریف نشده. بلکه بدین سان حتی وی نیز دین و سیاست را لازم و ملزوم دانسته و مکمل هم می‌داند. کما اینکه کارآمدی دینی - مدنی در پرتو یگانگی دین - سیاست، دولت - شریعت، و به تبع این دو گونه، یگانگی اخلاق - قدرت و همانند اینها می‌باشد، نه با دوگانگی جدایی و تعارض این دو منبع، دو نهاد و دو نیروی دیانت و سیاست، شریعت و دولت، اخلاق و قدرت سیاسی. بدان سان که در دوآلیسم تجزیه و جدایی دیانت و سیاست، دنیا و آخرت، معنویت و مادیت و غیره سکولاریسم تک‌ساحتی سیاسی غرب و غربی غلبه یافته است. این قطعاً از نگاه توحیدی دینی - مدنی اسلام به صورت بهینه و به‌سامان و به شکل رسا و سازواری قابل تبیین علمی، ترسیم عملی و تحقق عینی است، که در آن به تعبیر صدرا در الشواهد الربوبیه، دیانت به‌سان

روح سیاست و سیاست به‌سان جسمانیت آن است (همان).

در مقابل از نظر غزالی، دین و سیاست چون دو برادر هستند و همراه یکدیگر و تفکیک‌ناپذیرند. غزالی پیوسته دغدغه حضور دین در عرصه اجتماعی را داشت و اختلافات فرقه‌ای را سبب و عامل ناکارآمدی دین می‌دانست. او با نگرش اخلاقی و دینی به سیاست معتقد است: درخت ایمان سلطان و حاکم از دو آبشخور سیراب می‌گردد و والی باید به این دو منبع و آبشخور توجه داشته باشد. اول دنیا و دوم دین (آخرت)، و بدانند دنیا منزل‌گاه است، نه قرارگاه. آدمی مسافری است که رحم مادر اولین منزل‌گاه او و گور و لحد آخرین منزل‌گاه او بوده و وطن قرارگاه پس از آن است. او دنیا را براساس منابع اسلامی (الدنیا مزرعه الاخره) زمینه‌ساز آخرت می‌داند (عطارزاده، ۱۳۸۸).

از منظر غزالی علوم به دو دسته کلی، شرعی و غیرشرعی تقسیم می‌شوند و سیاست در حله اول، به علوم شرعی بیش از علوم غیرشرعی نیازمند است. منظور از علوم شرعی آن دسته از علوم است که فی‌نفسه جزء سعادت اخروی انسان محسوب می‌شوند و از همین رو وی معتقد بود که سیاست تنها باید در راستای نیل انسان به سوی سعادت و آخرت نیک باشد. از نظر غزالی سیاست باید مبتنی بر عدالت و در راستای سعادت اخروی بشریت باشد (غزالی، ۱۳۹۷).

#### ب) تلاش برای اصلاح جامعه

از دیگر مشابهت‌هایی که در میان افکار و اندیشه سیاسی امام محمد غزالی و ماکیاولی قابل مشاهده است، هدف و غایت نهایی آن دو و انگیزه اساسی آنها در سیاست‌ورزی است. امام محمد غزالی و ماکیاولی هر دو در حالی که در جامعه‌ای سرشار از تنش و درگیری زندگی می‌کردند، سعی در مرتفع‌سازی بحران‌های جامعه روز خود داشتند.

به‌طور کلی اندیشه سیاسی غزالی را می‌توان اینگونه خلاصه کرد: نظریه سیاسی غزالی برای حل بحران دوران وی است. بحران اساسی در دوران غزالی ظهور سلطنت می‌باشد. در این راستا غزالی تلاش می‌کند در طراحی نظام سیاسی، دو نهاد هم‌عرض را طراحی کند، یعنی خلافت و سلطنت که با یکدیگر رابطه متقابل دارند (اسدی‌پور، ۱۳۹۳: ص ۱۷).

در مقابل در جامعه وقت ماکیاولی، مشکل عمده ناپایداری و عدم امنیت در ایتالیا بود. لذا، او

در راستای بهبود اوضاع جامعه خویش، سیاست‌گذاری‌های خود را در راستای کمک به ایجاد یک دولت قدرتمند نمود و در این راستا، گذر از برخی خط‌قرمزهای اخلاقی را نیز برای شهریار جایز برشمرد. اگرچه ممکن است در نوع اندرزهای ماکیاولی به شهریار و غزالی به سلطان، تفاوت‌هایی وجود داشته باشد، با این حال آن چیز که واضح است، هم‌سو بودن این نظریات در حوزه هدف است. به عبارت دیگر، هر دو اندیشمند تنها با هدف اصلاح شرایط جامعه وقت خود چنین نظریاتی ارائه نموده‌اند.

### ج) حمایت از سلطان و شهریار

چه غزالی و چه ماکیاولی هر دو، از سلطان و پادشاه وقت مملکت خود حمایت نموده و درصدد قدرت بیشتر برای نظام‌های حاکم بر جامعه بودند. مشابهت موجود میان این دو اندیشمند، ناشی از هم‌سویی در هدف مشترکشان که رهایی جامعه از هرج و مرج و دستیابی به قدرتی واحد برای کنترل بهینه اوضاع است، می‌باشد.

در این راستا غزالی معتقد است به مجردی که خلیفه مشروعیت سلطان را تایید نمود، باید تمام اختیارات دنیوی و اجرایی خود را به خلیفه واگذار نماید و تنها کاری که خلیفه می‌تواند بکند، ارشادات دینی و مذهبی است. در واقع غزالی حمایت از سلطان و تقویت آن را به عنوان راهی برای نجات امپراطوری اسلامی لحاظ کرده بود (اسدی‌پور، ۱۳۹۳). این در حالی است که ماکیاولی نیز در موقعیتی مشابه، پندهایی در کتاب شهریار خود به پادشاه وقت داد که حاکی از لزوم افزایش قدرت بود و در راه تحقق این هدف، گرچه پایبندی به خصایل نیک اخلاقی را امری نیک دانسته بود، عدول از آن را برای سلطان مجاز دانسته و گاهاً ضروری اعلام کرده بود. به عبارت دیگر، ماکیاولی نیز با اعلام مشروعیت برای برخی اعمال غیر اخلاقی سلاطین، در راستای حمایت از پادشاه به منظور تحقق یک حکومت پایدار، برآمده بود (عنایت، ۱۳۸۴).

### ۳-۴. وجوه تفاوت اندیشه‌ورزی سیاسی غزالی و ماکیاولی

وجوه تفاوت اندیشه‌های غزالی و ماکیاولی به شرح زیر است:

#### الف) مفهوم سیاست

نظریه غزالی درباره سیاست، متفاوت از نظریه‌هایی است که سیاست را به‌مثابه علم قدرت و یا

کشورداری ترسیم می‌کنند. این تفاوت و اختلاف دیدگاه را می‌توان از دو جهت توضیح داد: جهت اول تمایز میان سیاست مورد نظر غزالی، با آن سیاستی است که در قرون اخیر به سیاست مدرن اطلاق می‌شود و جهت دوم در توضیح سیاست غزالی این است که در نظر او این سیر بشری به بارگاه حضرت حق به طور شایسته و بایسته تنها با استفاده از دستورات و تعالیم شرع ممکن است. ذکر جهت دوم از آن رو اهمیت دارد که به مسئله بعثت انبیاء و نبوت، انگشت تأکید می‌نهد (منصوری‌نژاد، ۱۳۸۲).

غزالی سیاست را علم و دانش قدرت نمی‌داند، بلکه سیاست را وسیله تربیت و هدایت مردم در رستگار نمودن آنان می‌شمرد. غزالی برخلاف سایر فلاسفه سیاسی و از جمله ماکیاولی که در صدد طرح، پیگیری و مواضع خود هستند، در مقام یک اندیشه‌ورز سیاسی بر آن بود تا با ارزشیابی و شناخت کافی محیط پیرامون خود، کاربردی کردن دین در عرصه سیاست را به مرحله عمل درآورد.

در مقابل ماکیاولی پذیرفته بود که اداره کشور با خیال‌پردازی ناممکن است و می‌باید در کشورداری واقع‌گرا بود. به عقیده او عملکرد حاکمان بر مدار اخلاق و وظیفه‌گرا (به این معنی که حاکمان مطابق وظیفه اخلاقی عمل کنند، فارغ از پیامدهای آن)، در اداره کشور می‌تواند به رخدادهای فاجعه‌بار بیانجامد. ماکیاولی معتقد است که اخلاق و وظیفه‌گرا، بیشتر اخلاق فردی است تا جمعی. وی به فراست دریافته بود که نمی‌توان بر پایه اخلاق و وظیفه‌گرا حکومت کرد (اخلاق، ۱۳۸۸). اما نکته باریک آن است که کاستی‌های اخلاق و وظیفه‌گرا، نباید ناگهان حاکمان را به پذیرش قیومیت اخلاق فایده‌گرا - با همه کاستی‌ها و پیامدهای منفی آن - وادارد. ناکارآمدی اخلاق و وظیفه‌گرا (و فضیلت‌گرا)، ماکیاولی را به تجویز رذیلت‌ها وامی‌دارد. او می‌نویسد: چون نیک بنگریم، می‌بینیم اموری هست که فضیلت به شمار می‌آیند، اما به کار بستن آنها سبب نابودی می‌شود، حال آنکه اموری دیگر هست که رذیلت به نظر می‌آیند، اما ایمنی و کام‌روایی به بار می‌آورند. این عبارت به روشنی نشان می‌دهد که ماکیاولی در فهم و تبیین پاره‌ای از مفهومی پیچیده اخلاقی دچار ساده‌نگری و تقلیل‌گرایی شده است (ماکیاولی، ۱۳۷۵).

علاوه بر این از جمله دیگر تفاوت‌های این دو اندیشمند می‌توان به مواردی همچون بسترهای دینی متفاوت، جایز دانستن گذر از مرزهای اخلاقی برای پایداری حکومت در اندیشه ماکیاولی و

ماهیت سیاست و سیاست‌ورزی در نزد آن دو اشاره نمود.

بنابر آنچه گفته شد، اگرچه غزالی نیز همانند ماکیاولی درصدد رساندن جامعه و مردم آن به سعادت حقیقی است، اما به عقیده او دستیابی به این سعادت اخروی، بدون انجام افعال نیکو در جریان عادی، میسر نیست، در صورتی که ماکیاولی چنین اعتقادی ندارد. این تفاوت تا حدی از این قضیه ناشی می‌شود که غزالی علاوه بر سعادت جامعه در دنیای مادی (که هدف ماکیاولی نیز هست)، سعادت اخروی را نیز مدنظر دارد.

### ب) آرمان‌گرایی

تفاوت بعدی غزالی و ماکیاولی، توجه به آرمان‌مداری در اندیشه‌ورزی سیاسی او است. غزالی مهم‌ترین عنصر قلب آرمان‌گرایی آن به حساب می‌آید. چنین ترسیمی زمانی هویدا می‌شود که تاکید کنیم اندیشه سیاسی ایران بر مدار اصالت قدرت قرار داشته و غزالی خود به خوبی بدین امر آگاه بوده است. اما با این همه برای رسیدن به مدینه فاضله خود که همان جامعه‌ای نظام‌مند و متحد است، تجویزهای آرمان‌گرایانه بکار می‌بندد. به طور کلی بُعد آرمان‌گرایی در مورد تمامی نوشته‌های غزالی اولویت دارد. حتی در کتاب نصیحه الملوک که اوج واقع‌گرایی غزالی است نیز این مسئله به چشم می‌خورد. به عبارت دیگر، تاکید عمده نصیحه الملوک نیز بر باید‌ها بوده و توجهی به آنچه که واقعاً هست و وجود دارد، ندارد. همین امر یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های غزالی و ماکیاولی است (غزالی، ۱۳۹۷).

به عبارت دیگر می‌توان گفت، ماکیاولی به واقع‌گرایی شهره بوده و گاهاً به خاطر لزوم در نظر گرفتن واقعیت‌های موجود، تجویزهایی مخالف عقایدش نیز بکار بسته و از این‌رو حتی گاهاً مورد انتقادات و تخریب‌های ناعادلانه نیز قرار گرفته است. اما غزالی ملاک عملکرد خویش را پایبندی به اصول و باید‌ها و نبایدهایی گذاشته که در سر دارد و به این امر که آیا به واقع این باید‌ها و نبایدها در جامعه قابل اجرا هستند یا خیر، توجهی ندارد. در چشم او، نقش اول شه‌ریار حفاظت و حراست از کشور و دولتش و حفظ جایگاه خود در آن است. برای رسیدن به این اهداف، شه‌ریار باید جهان را چنان در نظر بگیرد که واقعاً هست. ملاحظه اصلی در اینجا البته طبیعت بشری است. مردم و اینکه انتظار می‌رود این مردم چگونه رفتار کنند. با توجه به پژوهش ماکیاولی در تاریخ و

سیاست، جای شگفتی نیست که او نتیجه می‌گیرد شهرداریانی که یاد گرفته بودند چگونه نیک نباشند، موفق شده‌اند، حال آنکه بقیه سقوط کرده و به کنار گذاشته شده‌اند. شهردار خردمند بر این مبنا است که باید عمل کند و پیش برود (ماکیاولی، ۱۳۷۵).

#### ۴. نتیجه‌گیری

مطالعه اندیشه سیاسی اندیشمندان و سیاست‌مداران در سنت‌های فکری غربی و اسلامی همواره یکی از مهم‌ترین مسائل علمی مورد توجه در حوزه سیاست بوده که کمک شایانی به شناخت بهتر استراتژی‌ها، تعیین سرنوشت جوامع و تسهیل تحلیل مبانی فکری اندیشمندان این حوزه می‌نماید. بدین منظور اندیشه‌های سیاسی ماکیاولی و غزالی به عنوان نماینده‌هایی از تفکر غربی و اسلامی در پژوهش حاضر مقایسه و بررسی گردید و در ادامه به تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های مبانی فکری این اندیشمندان و دلایل آن پرداخته شد. نتایج پژوهش حاضر نشان داد نیکولو ماکیاولی و امام محمد غزالی به عنوان دو اندیشمند با شرایط مشابه اجتماعی - سیاسی، عملکردهای متفاوتی داشته‌اند.

با بررسی آثار به‌جا مانده از غزالی و ماکیاولی در این زمینه می‌توان دریافت، این دو متفکر در حوزه حکمرانی اشتراکات فکری قابل تأملی داشتند. از جمله می‌توان به تلاش برای ارائه راهکارهایی جهت کنترل معضلات اجتماعی جامعه وقت خویش، درک شرایط نابسامان اجتماع و احساس لزوم استقرار یک قدرت واحد، حمایت از سلطان یا پادشاه وقت جهت ایجاد یک دولت مرکزی و اعتقاد و پایبندی شخصی به فضیلت‌های اخلاقی اشاره نمود.

اگرچه در حوزه فضیلت‌های اخلاقی، نظر بسیاری از پژوهشگران پیشین چنین نیست، اما مطالعه و بررسی آثار ماکیاولی به صورت توأمان و نه جزء جزء نشان می‌دهد، قضاوت او به عنوان شخصی سودجو و منفعت‌طلب که در هیچ شرایطی به فضائل اخلاقی و احکام دینی پایبند نیست، به دور از عدالت و انصاف می‌باشد. ماکیاولی اگرچه خود به فضیلت‌های اخلاقی پایدار بود، ولی از باب واقع‌گرایی در حوزه حکمرانی تمسک به برخی امور غیر اخلاقی همچون دروغ و خدعه را به منظور حل معضل اجتماعی، لازم می‌دانست. امام محمد غزالی هدف اساسی نظریات خویش را رعایت آموزه‌های دین و فضیلت‌های اخلاقی قرار داده و اجرای آن را همواره بر حکام واجب و



ضروری می‌دانست. به عبارت دیگر، غزالی با برپایی دین در سیاست، در راستای رسیدن به مدینه فاضله خویش و اصلاح جامعه وقت بود. انتخاب این راهکار از سوی غزالی بنابر آرمان‌گرایی اوست که از دیگر تفاوت‌های بزرگ این دو متفکر ناشی می‌گردد. در مقابل روحیه آرمان‌گرایی غزالی، ماکیاولی اندیشمندی کاملاً واقع‌گرا است و در همین راستا استراتژی‌های خود را بنابر آنچه گفته شد، اتخاذ نمود.

## منابع

۱. احمدوند، شجاع (۱۳۷۸). اندیشه آرمان‌گرای غزالی. پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۶: ص ۱۰-۴۱.
۲. اخلاق، سید حسن (۱۳۸۸). فارابی و ماکیاولی. آیین معرفت، شماره ۱۹: ص ۱۴۵-۱۷۳.
۳. اسعدی‌پور، نعیمه (۱۳۹۳). سیاست و حکومت در اندیشه غزالی. دز: اولین کنفرانس ملی اقتصاد، مدیریت و فرهنگ ایران اسلامی.
۴. پولادی، کمال (۱۳۹۱). تاریخ اندیشه سیاسی در غرب از ماکیاولی تا مارکس. تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم.
۵. جهاننگلو، رامین (۱۳۱۲). ماکیاولی و اندیشه رنسانس. تهران: نشر مرکز.
۶. خواص، امیر (۱۳۸۴). بررسی تطبیقی سعادت از دیدگاه افلاطون، ارسطو و محمد غزالی. کوثر معارف، شماره ۱: ص ۷۵-۹۹.
۷. رضوانیان، قدیسه؛ غفوری، عفت‌سادات (۱۳۹۴). تبیین شکاف بین سیاست و اخلاق بر مبنای نظریه ماکیاولی با بررسی پند و اندرز در داستان شیر و گاو کلیله و دمنه. پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ۷، شماره ۲۵.
۸. شریعت، فرشاد و همکاران (۱۳۹۰). جدال اخلاق و سیاست در اندیشه خواجه نصیرالدین طوسی و ماکیاولی. پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۷، شماره ۱ (۲۵): ص ۸۷-۱۱۶.
۹. صدرا، علیرضا (۱۳۹۳). سیاست متعالیه و تعالی سیاسی برترین گزینه جایگزین سیاست سکولاریسم. سیاست متعالیه، سال دوم، شماره چهارم.
۱۰. عطارزاده، مجتبی (۱۳۸۸). دین سیاسی یا سیاست دینی از نگاه امام محمد غزالی. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره دوم.
۱۱. عنایت، حمید (۱۳۸۴). بنیاد فلسفه سیاسی در غرب. تهران: نشر زمستان.
۱۲. غزالی، محمد (۱۳۹۷). نصیحه الملوک. ترجمه قوالدین طه. تهران: نشر جامی.
۱۳. لائوست، هانری؛ مظفری، مهدی (۱۳۵۴). سیاست و غزالی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۴. ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۵). شهریار. ترجمه داریوش آشوری. تهران: نشر مرکز.
۱۵. محمودی، سیدعلی (۱۳۸۰). ماکیاولی و نگرش نو به اخلاق و سیاست. اطلاعات سیاسی-اقتصادی، سال ۱۶: شماره ۵-۶.
۱۶. منصورنژاد، محمد (۱۳۸۲). بررسی تطبیقی تعامل مردم و حاکم از دیدگاه امام محمد غزالی و امام خمینی. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

## استناد به این مقاله

DOI: 10.22034/sm.2021.101235.1321

افروغ، سهراب‌علی؛ اسلامی، سعید (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی اندیشه‌ورزی سیاسی غزالی و ماکیاولی. سیاست متعالیه، ۸ (۳۱): ص ۱۳۹-۱۵۶.